



## چرا؟!!

● اسما الماسی

چرا باید دو چشم تو تکین آسمان باشد  
ولی شاید حدیث و گفته‌هایی در میان باشد  
چرا باید حضور تو شبیه سایه‌های غم  
و زندان سکوت من عذاب بی‌نشان باشد  
چرا باله نباید قدرت پرواز را گیرد  
فقط باید عذاب رفتنم درد گران باشد؟  
چرا باید نگاه تو نگاه بی‌تیش باشد  
و آهنگ صدای تو فقط درد گران باشد  
چرا باید نگاه هر کسی جز من برای تو  
مثال آسمان و گه شبیه آشیان باشد  
چرا باید نگاه تو شبیه قصه‌ای روشن  
به دشت آسمان من گل رنگین کمان باشد  
چرا باید وجودم از وجود تو جدا ماند  
و حتی یک تکاهم واژه‌ی تیر و کمان باشد  
چراها را کشیدم، تا به آخر ای گل نازم  
تویی زیباترین، زیباترین حس پروازم...



## دست کمک

☑ سعیده بهره‌دار

خداوندا!  
تو می‌دانی که من تنهای تنهایم  
تو می‌دانی که دیگر نیست برق شادی در چشمان غمناکم  
تو می‌دانی که دیگر بار تنهایم  
بدون یاورم  
آزرده‌ام  
زار و پریشانم  
من تنهای تنها مانده را  
نسپار دست باد حیران فراموشی  
که برگرداندم تا عمق دریاها بی‌ساحل  
خداوندا!  
صدایم کن که دیگر باره  
برگردم به سویت ای همه دار و ندار من  
که دیگر باره در شوق صدای دلنوازی‌ها  
شوم غرق تمام شور و شادی‌ها

## تب یخ زده

☞ الهام شریف‌زاده

دقیقه‌های نبضم به جنون رسیده‌اند  
بر ماسه‌هایی سرد به دریا می‌نگرم  
انگار غرور ای کاش‌هایم  
شکسته است  
و من در تب سکوتی یخ زده می‌لرزم  
سوگند به فردایی  
که من نیستم  
مرا به فرداهایم نسپارید  
و بریده‌هایم را رها نکنید-  
در کنار مردن‌هایی که حقم نیست  
- من در این خاکها غریبه‌ام-

## شب میلاد

● عبدالحمید مردانی

شب جمعه‌ست و دری گوشه‌ی دل باز شده  
رد پای تو در آدینه پس انداز شده  
نورباران شب میلاد تو در هر گذری  
نیمه‌ی ماه حاصل ماه خبرساز شده  
تلخ کامی من از دوری چون ماه تو بود  
لب پر شهد و شکر دیده‌ی غماز شده  
تو بیا پرده فکن از رخ چون مهتاب  
حسن و زیبایی تو همچو گل ناز شده  
ز حجابت تو در آی و همه جا روشن کن  
که دل غمزده‌ی من به تو همراز شده  
به سر کوی دل عاشق فرزانه بیا  
که منم مست رخ یار که دمساز شده  
منم آن عاشق جانانه به کویت ای دوست  
که دگر تشنه‌ی آن خال نکو ناز شده  
این گل از باغ تو چون بلبل خندان می‌خواند  
نغمه‌ی مطرب عشق از تو هم آواز شده  
کیست اندر حرم راز حقیقت جز تو  
ای که اسرار حقیقت به رویت باز شده  
مرغ باغ ملکوت و پر پروازی تو  
کیست جز تو که مقیم حرم راز شده

## برای تو می‌نگارم...

☞ سومینا فرهادی

برای تو می‌نگارم تو که زیباترین تونم زندگی‌ام هستی، برای تو که قلبم به یادت می‌تپد،  
برای اینکه بدانی این تو هستی که زندگی را برای من معنا می‌کنی و امید به زندگی و  
شکستن حصار ناامیدی را به من هدیه می‌کنی. آری این با تو بودن است که مرا به فردا  
و به گذشتن از این طوفان جان فرسا و رسیدن به گلستان عشق امیدوار می‌کند.  
ای کاش آفتابی بودم تا روزهای سرد و تاریک دلت را گرما و روشنایی بخشم.  
ای کاش آب بودم تا به پای گل زیبایی همچون تو ریخته می‌شدم تا تو را زیباتر و  
خوشبوتر و رساترین گل هستی می‌کردم.  
کاش اکسیژن بودم تا با هر دم و بازدم به رگ‌ها و جان تو سر می‌زدم.  
و قدرتی داشتم تا عشق خود را به تو ثابت می‌کردم و به تو می‌گفتم برای به تو رسیدن،  
حتی از خودم نیز می‌گذرم.

## یاد تو...

◆ هاجر سبکروح

بگذار در تمامی لحظات عمرم یاد تو جاودانه  
بماند.  
اگر یاد تو نباشد این دل چگونه می‌تواند شادی-  
های خود را اظهار کند؟  
هنوز ثانیه‌های آشنایی‌ات در ذهن من جاریست و  
رمزها‌های عاشقانه‌ات مرا به باغ خاطره‌های پر از  
امید می‌کشاند.  
تو همانی که به من چگونه زیستن را آموختی و مرا  
از ورطه‌ی هولناک سقوط رهانیدی.  
پس بگذار فقط به تو ببندیشم و فقط با یاد تو  
از زندگی کنم...



## بی‌اراده

○ مهوش شفیعی

پشمت شبیه کودتایی بی‌اراده  
در گیر و دار یک فضایی بی‌اراده  
داری تداعی می‌شوی در چشم‌هایم  
افتاده در ذهنم پرایی بی‌اراده  
پشتم میان پشتم‌های بی‌عبورت  
باز هم شکست من به هایی بی‌اراده  
پیوسته در تو پستی من درد دارد  
در امتداد توبه‌هایی بی‌اراده  
کز کرده‌ای در عقده‌های بغض تنگی  
میغم بکش تو تا صدایی بی‌اراده  
یا تف بکن لبندهای مانده‌ام را  
تا پر کشم تا انتهای بی‌اراده

## خیر و شر

● الناز یمانی

گاهی وقت‌ها برای اینکه خیرمان به کسی برسد، لازم نیست حتما دست به  
جیب ببریم. کافی است کمی سر در جیب ببریم و از محل صندوق ذخیره  
فکرمان کمک کنیم و از این طریق، هم گره‌ای از کار بندگان خدا بکشاییم و  
هم به حساب ذخیره اخروی خود بیفزاییم.  
گاهی برای کمک به دیگران لازم نیست از دخلمان خرج کنیم، همین که در  
کاری که به ما دخلی ندارد دخالت نکنیم، لطف بزرگی کرده‌ایم. همیشه لازم  
نیست برای اینکه باری از دوش کسی برداریم خودمان را زیر بار کار زیاد  
ببریم. کافی است همین قلمی که در دستمان است کمی به طرف خیر و نیکی  
بچرخد. نمی‌دانید این قلم چه قدرتی دارد. همین قلمی که با دو سه انگشت،  
آن را برمی‌داریم، به اندازه تمام ورزشکاران جهان قدرت دارد و با یک  
چرخش نابجا می‌تواند چندین کشتی گیر و وزنه‌بردار را به زمین بزند و با  
یک حرکت جوانمردانه، می‌تواند حق را به حقدار برساند. دل‌های زیادی را  
به شام شادی دعوت کند و گل‌های لبخند بر لبان غمگین‌های عالم بکارد.  
خلاصه اگر از آن دسته آدم‌های بی‌بضاعتی هستیم که نه از مال دنیا بهره  
کافی دارند، نه اندیشه و فکرشان به کار می‌آید و نه دست به قلمشان خوب  
است، لاقط می‌توانیم زبانمان را عادت بدهیم در جهت خیر بچرخد، شر به پا  
نکند و اینکه آدم اگر خیرش به کسی نمی‌رسد، لاقط شر نرساند، حداقل  
کاری است که یک نفر می‌تواند در حق دیگران انجام دهد.



## منتظر آثار و مطالب شما هستیم

لطفاً جهت چاپ آثار در این صفحه، مطالب خود را با خط  
خوانا (ترجیحاً تایپ شده)، با ذکر نام و نام خانوادگی، سن و  
تلفن تماس در یک روی کاغذ نوشته و به دفتر روزنامه ارسال  
نمایید. ضمناً مطالب ارسالی، برگشت داده نمی‌شوند.

کارشناس سرویس ادبی - هنری: محمدعلی اصلاح‌پذیر

